

مدرک

سه گانه‌ی دوقلوها، کتاب دوم

آنیتا کریستوف

ترجمه‌ی

اصغر زین



انتشارات انیسارا

سرشناسه: کریستوف، آگوتا، ۱۹۳۵-۲۰۱۱ م.
 Kristof, Agota
 عنوان و نام پدیدآور: مدرک / آگوتا کریستوف؛ ترجمه‌ی اصغر نوری.
 مشخصات نشر: تهران: مروارید، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.
 شابک: 978-964-191-226-2
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
 یادداشت: عنوان اصلی: La preuve: roman, c1988.
 موضوع: داستان‌های فرانسه - قرن ۲۰ م.
 شنا به افزوده: نوری، اصغر، ۱۳۵۵-، مترجم.
 ده‌بندی کنگره: PQ ۲۶۷۷ / ۹م۴ ۱۳۹۱
 رده‌بندی دیویی: ۸۴۳/۹۱۴
 شماره کتایشناسی ملی: ۲۹۹۵۳۶۴

چاپ اول ۱۳۹۲،



مروارید

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه، پلاک ۱۱۸۸ / ص. پ. ۱۶۵۴ - ۱۳۱۴۵
 دفتر: ۰۰۶۶۴۰۰۸۶۶ - ۰۴۶۴۱۴۰۴۶ - ۰۴۸۴۶۱۲ - فاکس: ۰۲۷۰۶۶۴۸۴۰۲۷ - فروشگاه: ۰۶۶۴۶۷۸۴۸

<https://instagram.com/morvaridpub> - <https://telegram.me/morvaridpub>

www.morvarid-pub.com



مدرک

آگوتا کریستوف

ترجمه‌ی اصغر نوری

تولید فنی: الناز ایلی

صفحه‌آرایی: تینا حسامی

چاپ هفتم زمستان ۱۳۹۶

چاپخانه: گنج شایگان

تیراژ: ۱۱۰۰

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۲۲۶-۲ ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۲۲۶-۲ ISBN 978-964-191-226-2

ریال ۱۶۰۰۰

یادداشت مترجم

آگوتا کریستوف Agota Kr. stc، ۳۰ اکتبر ۱۹۳۵ در روستای Czirkvand مجارستان، نزدیک بوداپست، دنیا آمد. پدرش تنها آموزگار روستا بود و مادرش، کشاورز، خواندن را خیلی زود، وقتی چهار سال داشت آموخت و هر چیز که به دستش می‌رسید می‌خواند. شاید در اثر همین خواندن‌ها، به داستان علاقه‌مند شد، «از همان کودکی، دوست دارم داستان بگویم. داستان‌هایی که خودم ساخته‌ام.»^(۱) دوره‌ی نخستین کریستوف مصادف شد با جنگ جهانی دوم، غیبت پدر که به اجبار در شهری جنگ بود، و زندگی سختی که او به همراه مادر و دو برادرش می‌گذراند. سال‌های اشغال مجارستان توسط ارتش آلمان و پس از آن، آزادی کشورش به دست نیروهای روسی و آغاز دیکتاتوری کمونیسم. در این دوران تنها راه‌ها و مونس آگوتا برادرش، یانو، بود. برادری که یک سال از او بزرگ‌تر بود و آنها لحظه‌ای از هم جدا نمی‌شدند، از این‌رو همه‌ی بازی‌ها و شرارت‌های کودکی آگوتا پسرانه بودند. او در چهارده‌سالگی مجبور شد از برادرش جدا شود. آنها به دو مدرسه‌ی شبانه‌روزی در دو شهر مختلف می‌رفتند. آگوتا در این دوره، برای تحمل رنج تنهایی و دوری از خانواده، به نوشتن رو آورد و اولین نوشته‌هایش شعر بودند.

سال ۱۹۵۶، پس از شکست انقلاب ضدکمونیستی و ورود تانک‌های روسی به بوداپست، آگوتا مجبور شد به دلیل فعالیت‌های سیاسی شوهرش، همراه او از مجارستان له‌شده زیر بار دیکتاتوری کمونیسم فرار کند. پس از چند ماه آوارگی در اتریش، آخرسر توانستند به سوئیس پناهنده شوند و زندگی تازه‌ای را در شهر نوشاتل، واقع در بخش فرانسوی‌زبان این کشور آغاز کنند. در بیست‌ویک سالگی، نوزادی چندماهه در بغل و یک لغت‌نامه تنها در جیبش کریستوف بودند در مواجهه با تبعید، تنهایی، دنیای تازه‌ای که هیچ چیز از آن نمی‌دانست و زبان فرانسه که ناگزیر بود آن را یاد بگیرد، زیرا که او مطمئن بود نویسنده خواهد شد: «تنها چیزی که درباره‌اش مطمئن بودم این بود که خواهم نوشت، هر جا که باشد، به هر زبانی که باشد»^(۲). او که همیشه به‌گامی معرهایی به زبان مجارستانی می‌سرود، هم‌زمان با کار یکنواخت در یک کارخانه ساعت‌سازی به یادگیری زبان فرانسه ادامه داد و بعدها وقتی در برابر مدت زمان این یادگیری از او سؤال کردند، با طنز گزنده‌ی خاص خود گفت: «حالی طولانی نبود. شانزده سال»^(۳).

آگوتا کریستوف، از سال ۱۹۷۰ نوشتن به زبان فرانسه را آغاز کرد. اولین آثار او نمایشنامه‌های کوتاهی بودند که توسط گروه‌های آماتور شهر نوشاتل به روی صحنه می‌رفتند و بعضی‌هاشان هم در رادیو اجرا شدند. «این نمایشنامه‌ها، در واقع بخشی از تمرین زبان فرانسه بود. توی یک کارخانه کار می‌کردم، به صحبت‌های همکارهایم گوش می‌دادم و بعد سعی می‌کردم در دیالوگ‌های نمایشنامه‌هایم از آنها استفاده کنم»^(۴) در نمایشنامه‌های این دوره که بعدها در مجموعه‌ای به نام *زمان خاکستری* (۱۹۹۸) چاپ شدند، ردپای نمایشنامه‌های افسورد را می‌توان دید؛ بازی‌های زبانی، زندگی آدم‌هایی حاشیه‌ای اجتماع و طنز تلخی که ویژگی همه‌ی آثار کریستوف است، «در همه‌ی آثارم طنز وجود دارد، حتی اگر فضای سیاهی داشته باشند»^(۵).

در کنار این نمایشنامه‌ها، کریستوف در این دوره داستان‌هایی هم نوشت که بعدها در مجموعه‌ی *فرقی نمی‌کند* (۲۰۰۵) چاپ شدند. از نظر خود کریستوف این داستان‌ها، بازنویسی شعرهای مجاری او بودند: «تم داستان‌های این مجموعه را قبلاً به صورت شعر به مجاری نوشته بودم. وقتی زبان فرانسه را یاد گرفتم، سعی کردم شعرهایم را به فرانسه ترجمه کنم ولی موفق نشدم. نتوانستم به فرانسه شعر بگویم و شاید به همین دلیل شعر گفتن را کنار گذاشتم. اما شعرهایم را به شکل داستان به زبان فرانسه نوشتم.»^(۴)

تا سال ۱۹۸۶، آگوتا کریستوف در دنیای ادبیات فردی تقریباً ناشناخته بود، تا آنکه همان سال انتشارات معتبر Seuil فرانسه اولین رمان او را چاپ کرد. دفتر بزرگ انتشارات استیال بی‌سابقه‌ی مخاطبان و منتقدان ادبیات مواجه شد و جایزه‌ی بریتن کتاب اروپایی ADELFI را به خود اختصاص داد. دفتر بزرگ قصه‌ی رنگی، و پربرچه‌ی دوقلوست که طی جنگ مجبور می‌شوند شهر بزرگ را ترک کنند، در شهر کوچک، در خانه‌ی مادر بزرگ مادری‌شان ساکن شوند؛ پیرزن سحرآلودی که در ازای سرپرستی بچه‌ها، آنها را به دشوارترین کارها وامی‌دارد. بچه‌ها برای زنده‌ماندن در شرایط سخت زمان جنگ که کشور به اشغال نیروهای آلمانی درآمده است، و همین‌طور شرایط سخت‌تر دوره‌ی پس از جنگ که نیروهای آرادگ دیکتاتوری تازه‌ای را در کشور حکم فرما می‌کنند، دست به تمرین‌های دشواری می‌زنند که همه‌ی احساسات و معصومیت کودکانه را درون آنها می‌کشد. بچه‌ها به موجوداتی سخت‌دل‌تر از مادر بزرگ تبدیل می‌شوند که در عین حال اخلاقی خاص برای خود دارند و هیچ چیز و هیچ‌کس نمی‌تواند به آنها آسیب برساند. آنها همه‌ی رویدادهای زندگی‌شان را در دفتر بزرگ می‌نویسند و از همین رمان اول، نوشتن به تم اصلی آثار کریستوف بدل می‌شود. در انتهای رمان دفتر بزرگ، دوقلوها، که حالا به سن نوجوانی رسیده‌اند، از هم جدا می‌شوند. یکی از آنها، با گذاشتن از روی جسد پدرشان که معبری در میدان

مین به وجود آورده، از مرز می‌گذرد و به کشور دیگر می‌رود، و دیگری، در خانه‌ی مادر بزرگ می‌ماند.

این رمان جلد اول از سه‌گانه‌ی *دوقلوها* بود که با رمان‌های مدرک (۱۹۸۸) و *دروغ سوم* (۱۹۹۱)، برنده‌ی جایزه‌ی لیور انتر) کامل شد و آگوتا کریستوف را به یکی از معروف‌ترین نویسنده‌های فرانکفون دنیا بدل کرد. این سه‌گانه خیلی زود به بیش از ۳۳ زبان ترجمه شد و علاقه‌مندان زیادی در سراسر جهان یافت. خواننده‌های بی‌شمار آثار او «هم‌زمان مجذوب و مبهوت نثری، شدیداً مینی‌مالیست می‌شوند که سرسختانه همه‌ی تصنع‌ها را رد می‌کند تا بسونت و سیاهی زندگی را آن‌گونه که آگوتا کریستوف حس‌اش می‌کند، نزدیک‌ترین حالت ممکن [به مخاطب] ارائه دهد.»^(۷)

پس از سه‌گانه‌ی *دوقلوها*، کریستوف رمان *دیروز* (۱۹۹۵) را منتشر کرد. شخصیت اصلی این رمان مردی است که هر روز زندگی یکنواخت و «احمقانه‌ای» را دنبال می‌کند که در بوارشدن به اتوبوس، کار در کارخانه و برگشتن به خانه خلاصه می‌شود. در بین این روزمرگی‌ها، لحظه‌های کوتاهی هستند که او تماماً در رؤیا می‌گذرانند؛ رویای تبدیل شدن به نویسنده‌ای بزرگ. دغدغه‌ی نوشتن همیشه بر آثار آگوتا کریستوف حضور دارد (تقریباً همه‌ی شخصیت‌های اصلی آثار او می‌نویسند و انگار اگر نویسند می‌میرند) و همین‌طور در زندگی او («خارج از نوشتار، من زندگی نمی‌کنم»). او در کتاب اتوبیوگرافی خود به نام *بی‌سواد* (۲۰۰۴) بارها از این دغدغه حرف می‌زند که بر کل زندگی او سایه انداخته بود و در اواخر عمرش به نوعی وسواس تبدیل شد که بیشتر مانع از نوشتن می‌شد و «او را تسلیم نیهیلیسمی ناگزیر می‌کرد که آرامش‌اش را از بین می‌برد»^(۸).

آخرین آثاری که آگوتا کریستوف چاپ کرد، کتابی حاوی یک نمایشنامه‌ی کوتاه و یک داستان به نام *کجایی ماتیاس* (۲۰۰۵) و مجموعه‌ی نمایشنامه‌ی *هیولا* (۲۰۰۷) بودند. او برای مجموعه‌ی آثارش جایزه‌ی معتبر شیلر کشور

سوئیس را دریافت کرد و پس از تحمل یک دوره‌ی چندساله‌ی بیماری و عزلت، ۱۷ ژوئیه‌ی ۲۰۱۱ در شهر نوشاتل درگذشت.

اصغر نوری،

۶ آبان ۹۱

پیراست:

۱. بی‌سرد، آگوتا کریستوف، زونه، ۲۰۰۴، ص. ۱۷.
۲. نوشتن بر روی شیب به خودکشی است، گفت‌وگوی فیلیپ ساواری با کریستوف، لومارتیکول دزآنژ، ۱۹۹۰، ص. ۲۱.
۳. همان، ص. ۱۵.
۴. از گفت‌وگوی اصغر نوری با آگوتا کریستوف، ضمیمه‌ی کتاب دفتر بزرگ، مروارید، ۱۳۹۰، ص. ۱۹۱.
۵. همان، ص. ۱۹۲.
۶. همان، ص. ۱۸۹.
۷. ماری ترز لاتینون، در پس‌گفتار کتاب کجایی، ناز، آگوتا کریستوف، مینی زونه، ۲۰۰۵، ص. ۴۲.
۸. همان، ص. ۴۳.